



استخراج و گسترش قواعد فقه اللغة از زبان فارسی

حسین شهریاری^۱

مصاحبه، آماده‌سازی و تدوین: محمد مصطفی یکتایی کرین^۲

شناخت

حجت الاسلام حسین شهریاری سال ۱۳۷۳ ش در شهر دماوند به دنیا آمد. او بعد از تکمیل تحصیلات دبیرستان در سال ۱۳۹۰ وارد حوزه علمیه قم شد و تحصیلات مقدماتی را در مدرسه علمیه حقانی سپری کرد. سپس دروس سطح عالی را در مؤسسه فقهی امام کاظم (ع) ادامه داد و اکنون در مقطع درس خارج مشغول به تحصیل است. از جمله اساتید او می‌توان به حضرات آیات و حجج اسلام مروی، شهیدی، گنجی، کفیل، قربانی و غلامی اشاره کرد. او در کنار تحصیلات، سابقه تدریس ادبیات عرب را در مدارس حقانی، ملّا صادق و امام رضا (ع)، در کارنامه خود دارد. همچنین رتبه دوم المپیاد علمی حوزه در رشته ادبیات از افتخارات علمی اوست. وی عضو سابق کمیته صرف دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه بود. همچنین عضو گروه بازبینی کتاب دانش صرف بود و در همین زمینه، یادداشت‌های علمی خود را در سایت این مجموعه منتشر کرده است.

چکیده

دانش فقه اللغة علمی است که با دنبال کردن گزاره‌های کلی در دنیای واژگان، در صدد ارائه قواعد کشف معنای کلمات و تحلیل این معناست. حجت الاسلام حسین شهریاری در مصاحبه حاضر ضمن توجه ویژه به این مأموریت، برخی از زمینه‌های پژوهشی این دانش را مطرح کرده است. سؤال اصلی مصاحبه آن است که برای گسترش پژوهش در زمینه دانش فقه اللغة چه زمینه‌هایی را نیاز پژوهشی می‌دانید؟ او در پاسخ، به ضرورت تنقیح کبریات دانش فقه اللغة

۱. مدرس ادبیات عرب، حوزه علمیه قم.

۲. مدیر گروه علمی ابن سکیت اهوازی، مؤسسه سید مرتضی (ع).

پرداخته است. وی مراجعه به قول لغوی و استقرا را دو روش عمده برای کشف معنای واژگان می‌داند. با این حال، معتقد است اگر چنانچه محدودیت‌های هر روش، مورد توجه قرار نگیرد، فرآیند فهم معنای واژگان دچار خطا خواهد شد. از این رو محدودیت‌ها و موانع هر یک را مورد توجه قرار داده است. وی معتقد است با توجه به فرازبانی بودن قواعد زبانی، اهالی هر زبان از دل توجه به قواعد زبانی و استخراج ارتکازات زبان مادری خود، می‌توانند کبریات فقه اللغة را استخراج کرده و از آنها در مسیر فهم واژگان قرآن و حدیث بهره گیرند. او در ادامه، چندین محور پژوهشی دیگر را نیز به عنوان اولویت‌های پژوهشی دانش فقه اللغة مطرح کرد، از جمله: استخراج اطلاعات مختلف از فرهنگ‌های لغت، مطالعه تطبیقی درباره روش تبیین واژگان در لغت‌نامه‌های عربی با فرهنگ‌نامه‌های انگلیسی و رابطه اصول نحو با لغت. ویژگی محوری این مصاحبه، توجه ویژه به روش استقراست؛ یک روش پُرتنجه که مورد غفلت واقع شده است. برای این روش پُرسود مراجعه به منابع تاریخ اجتماعی مثل نرم‌افزار «تراث» و مشابیهات آن، متون حدیثی و متون تاریخی ضروری است. همچنین تسلط بالا بر زبان عربی، آشنایی با فرهنگ عرب و بلد بودن زبان شعر عربی از جمله پیش‌نیازهای این کار است.

واژگان کلیدی

استقراي ادبی، قول لغوی، فرهنگ عرب، تعارض‌نمایی قول لغویان، علوم میان‌رشته‌ای ادبیات عرب و قرآن و حدیث

ضرورت تنقیح کبریات لغوی

پرسش: وضعیت کنونی دانش لغت و فقه اللغة چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. یکی از کارهای لازم، ارتقای این دو دانش و برنامه‌ریزی برای گسترش پژوهش در زمینه آن است. به نظر شما چه خلأهای پژوهشی وجود دارند که به عنوان محور پژوهشی به جامعه پژوهشگران معرفی بشوند؟

پاسخ: یک پیشنهاد جدی برای قضیه خلأهای پژوهشی، تنقیح گزاره‌های کلی در زمینه فقه اللغة است. برای به دست آوردن اطلاعات لغوی، عمدتاً دو راه وجود دارد: اطّراد و قول لغوی. گاهی نیز از راه‌های دیگری مانند صحت حمل و صحت سلب، بهره گرفته می‌شود. اطّراد همان استقرا و قول لغوی نیز روشی مشخص است.

هرگاه بتوانیم در یک مساله، راه‌های معرفت و شناخت خود را به صورت دقیق و منقح بیان کنیم، محدودیت‌های آنها را به دست آوریم و مزایا و معایبشان را شناسایی کنیم، در آن صورت، کسب اطلاعات لغوی ما بسیار دقیق‌تر و منظم‌تر انجام خواهد شد. در غیر این صورت کارهایمان خیلی سلیقه‌ای خواهد بود. شما علم تجربی را در نظر بگیرید. برخی مدعیان آن، پا را از گلیم خود فراتر گذاشته‌اند و تلاش می‌کنند در همه امور، حتی امور غیر تجربی دخالت بکنند و مثلاً با ابزار تجربه، خدا و غیب را انکار بکنند. علت این مساله آن است که هنوز نفهمیده‌اند این روش، بالاخره محدودیتی دارد؛ یعنی هر اندازه هم که فرایند تجربی آن پرتکرار باشد، در نهایت نمی‌تواند درباره برخی امور، چه به صورت سلبی و چه به صورت ایجابی، اظهار نظر کند. درباره مساله لغت نیز همین گونه است. یعنی تا زمانی که محدودیت‌ها و نیز امتیازهایی که در این دو راه وجود دارد به درستی تنظیم و منقح نشود، بسیار اتفاق می‌افتد که نتیجه‌گیری‌هایمان سلیقه‌ای و بدون پشتوانه معتبر از آب در می‌آید. اکنون مقصود من این است که ما در این دو راه، چه استقرا و چه استفاده از قول لغوی، نیاز به تنقیح یک سلسله کبریات داریم. دانشی که عهده‌دار تنقیح این کبریات است، دانش فقه اللغة است.

الف) محدودیت‌های قول لغوی

ابتدا به محدودیت‌های قول لغوی بپردازم. برای درک محدودیت‌های قول لغوی، خوب است فرض کنیم قرار است ما درباره واژگان فارسی کتاب لغت بنویسیم. ما هیچ‌گاه به این نکته نپرداخته‌ایم که اگر من و شما بخواهیم یک کتاب لغت فارسی بنویسیم، به نظرتان با چه کمبودهایی مواجه خواهیم شد؟ در نگاه اول اگر بخواهیم یک کتاب لغت فارسی به فارسی بنویسیم و مثلاً بیست کلمه را در آن توضیح دهیم، هیچ کمبودی نداریم. یعنی یک فارس‌زبان برای توضیح هر کلمه‌ای که پیش رویش است، مثل میز، کیف، فرش، هوا، چشم، پارچه و ... هر آن چیزی که لازم است را در اختیار دارد. بله، اگر کسی بخواهد پیشینه ۶۰۰ سال پیش یک واژه را به دست بیاورد، به ابزار و منابع بیشتری نیاز دارد، اما برای توضیح واژگان در همین زمانه، نیاز به هیچ چیز دیگری ندارد؛ یعنی هر آن چیزی را که اکنون همه فارسی‌زبانان از این چند کلمه می‌فهمند، ما هم می‌فهمیم. پس مساله کجاست؟ این محدودیت‌ها ناشی از چیست؟

۱. تعارض‌نمایی اقوال لغویان

مساله این‌جاست که اگر بنشینیم و برای این لغات یک شناسنامه کامل تهیه کنیم، آن‌گاه تازه متوجه می‌شویم که مساله قول لغوی چه محدودیت‌هایی می‌تواند داشته باشد و چه

بیان‌های گوناگونی می‌تواند بیابد. همین الآن در کتاب‌های لغت با انواع مختلفی از بیان‌ها روبه‌رویم و بعد، گمان می‌کنیم که سخنان لغویان با یکدیگر متعارض است. در حالی که اگر دقت کنیم، درمی‌یابیم که اگر من امروز ساعت هشت و نیم درباره کلمه «هوا» مطلب می‌نوشتیم و شخص دیگری همزمان با من به نوشتن درباره همان کلمه می‌پرداخت، چه بسا چیزهایی به ذهن او می‌رسید که به ذهن من نرسیده بود و بر عکس. با چند مثال این را به شما نشان می‌دهم:

برای نمونه، کلمه «مو» را در نظر بگیرید. مو در نگاه اول، یک تار نازک است که بر روی پوست سر قرار گرفته و ممکن است از آن جدا بشود. حال اگر کسی بگوید «مویم شوره زده است»، آیا منظور او یک تار موی خاص است یا مجموعه‌ای از تارها؟ روشن است که در اینجا «مو» به معنای مجموعه‌ای از تارها به کار رفته است. به موهای روی دست هم «مو» گفته می‌شود؛ ولی هنگامی که کسی می‌گوید: «پیش دکتر پوست و مو رفتم»، ذهن مخاطب، سمت موی دست نمی‌رود بلکه ذهنش به موی سر منحرف می‌شود. این نشان می‌دهد «مو» به تمام موهای بدن اطلاق نمی‌شود بلکه در هر مورد، متناسب با موضوع ذهن به یک معنا توجه می‌کند. با این حال، استعمال مو در تمام این موارد، درست است و هیچ مجازی هم در کار نیست. این مثال نشان می‌دهد که هر لغوی می‌تواند با یک توضیح، واژه «مو» را شرح کند؛ یکی بگوید: تمام تارهای نازک روییده در نواحی مختلف بدن؛ دیگری بگوید: تارهای روییده بر سر انسان و سومی بگوید: بیشترین کاربرد آن در موی سر است. هیچ‌یک از این تعاریف‌ها کاملاً بی‌ربط یا نادرست نیستند؛ زیرا خود ما که با این زبان آشناییم، می‌دانیم که هر سه کاربرد در جای خود صحیح است. در این صورت چنین اختلافی از چه بابی است؟ هرچند در نگاه اول تعارض‌ناماست اما در حقیقت، تعارض نیست بلکه از این باب است که هر لغوی بخشی از حقیقت را دیده و دیگری بخش دیگری را. اگر پیش از مراجعه به کتاب لغت، نحوه‌های نگاه به حقیقت را روشن نکرده باشیم، برداشت ما از کتاب‌های لغت دچار اشکال خواهد شد.

در زبان عربی پدیده‌ای به نام «اضداد» وجود دارد. در نگاه اول عجیب به نظر می‌رسد که واژه «اسرار» هم به معنای مخفی کردن باشد و هم به معنای آشکار کردن؛ مثلاً در آیه:

«تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ»^۳

۳. الممتحنة، ۱.

گفته شده که به معنای اظهار کردن است. اما این تعجب زمانی پایان می‌یابد که بدانیم ما در زبان فارسی هم با این پدیده مواجه هستیم. کلمه «چیدن» را در نظر بگیرید. «میوه‌ها را چیدم» یعنی آن‌ها را از درخت کندم و برداشتم؛ «میز را چیدم» یعنی وسایلی را روی میز قرار دادم. شما اگر نخستین بار می‌خواستید کلمه «چیدن» را در کتاب لغت خود بنویسید، احتمالاً می‌نوشتید: «گذاشتن وسایل روی یک سطح به شکل منظم»؛ ولی فردا اگر دوباره می‌نوشتید و آن را می‌نوشتید، شاید می‌گفتید: «چیدن یعنی کندن میوه‌هایی که روی شاخه قرار گرفته‌اند». ممکن است کسی با تسامح بگوید این کلمه، دو معنی متضاد دارد؛ یکی از سنخ گذاشتن است و یکی از سنخ برداشتن. اگر خوش شانس باشیم، موقع نوشتن لغت‌نامه فارسی خودمان، حواسمان به این تفاوت است.

مثال دیگر، مربوط به پدیده «رنگ» است. طیف‌بندی رنگ‌ها در زبان‌های مختلف، متفاوت از هم هستند. مثلاً در عربی قدیم، تقریباً «آبی» نداریم و منظور از «ازرق»، رنگ کبود است، نه آبی. به جای آن در عربی قدیم، رنگ «اخضر» داریم. از همین رو می‌بینید که در مواردی به آسمان، خضراء گفته شده است. از طرفی «نارنجی» در عربی قدیم وجود نداشته است. در نظر ما نارنجی با زرد و قرمز کاملاً تفاوت دارد، ولی در عربی قدیم، چنین دسته‌بندی وجود نداشت. حال تصور کنید کسی که این مطلب را می‌داند، در صدد آن است که بداند در زبان فارسی، رنگ «سرخ» به چه طیفی از رنگ گفته می‌شود؟ سرخ و قرمز یک طیف رنگی متمایز از زرد و نارنجی هستند اما دایره معنایی «قرمز» در فارسی، کمی گسترده‌تر از «red» انگلیسی و «احمر» عربی است. این گستردگی البته از استقرا فهمیده می‌شود. فرض کنید وقتی پیاز را در روغن داغ می‌اندازند تا به رنگ طلایی در بیاید، می‌گویند: «این را سرخ کردند»، یا در برخی لهجه‌های فارسی، به جای «سرخ کردن» می‌گویند «قرمز کردن»؛ مثلاً می‌گویند: «بادمجان را قرمز کن»؛ در حالی که بادمجان هرگز قرمز نمی‌شود. بررسی این استعمالات نشان می‌دهد که احتمالاً در نگاه فارسی‌زبانان، کلماتی مانند «سرخ» و «قرمز» شامل طیفی هستند که تا مایه‌های طلایی نیز گسترش می‌یابد. اما خود ما فارس‌زبانان می‌دانیم که این گستردگی، حد و مرزی دارد و نمی‌تواند هر رنگی را در بر گیرد. ما می‌دانیم آن ماده غذایی، رنگش متمایل به طلایی رنگ می‌شود و می‌دانیم رنگ طلایی غیر از رنگ سرخ و قرمز است؛ ولی باز هم برای چنین پدیده‌ای، سرخ کردن به کار می‌برند! بنابراین انسان در تفسیر واژه سرخ نباید فریب استعمال و استقرا را بخورد و بگوید «سرخ» شامل رنگ طلایی هم می‌شود، بلکه باید حواسش باشد وجه شباهت این دو، موجب چنین کاربری خاصی شده است. این نمونه یک مثال دیگر از کبریاتی است که کمک می‌کند در استقرا کردن خود، فریب نخوریم.

در فقه اللغة مشکلات پیش آمده را با یک سری از کبریات لغوی و عناوینی چون مشترک لفظی، مشترک معنوی، اضداد و ... علاج می کنند. این موضوعات در لغت وجود دارند و ذیل آنها مجموعه‌ای از مسائل شکل گرفته است. با این حال، موضوعات یادشده تنها در زبان عربی وجود ندارند بلکه در همه زبان‌ها وجود دارند؛ از جمله زبان فارسی؛ همچنان که دیدید. البته کبریات لغوی منحصر به این موارد نیست که در ادامه عرض می‌شود.

۲. محدودیت لغوی در نگارش

محدودیت دیگر قول لغوی این است که او نمی‌تواند تمام ویژگی‌های یک کلمه را در کتاب خود منعکس کند. من یک بار نشستم برای خردم ویژگی‌های کلمه «بابا» را نوشتم. شاید تعجب کنید من درباره این کلمه ساده، یک صفحه مطلب نوشتم. حال در نظر بگیرید اگر یک لغوی بخواهد این همه بنویسد، حجم کتاب لغتش چه قدر می‌شود؟! در این صورت دیگر کسی خریدار کتاب لغتش خواهد شد؟!

کتاب‌های لغت، محدودیت بیان دارند. حتی اگر تاج العروس هم بنویسید که این قدر مفصل است، باز هم این محدودیت وجود دارد. باید پذیرفت اگر تاج العروس می‌خواست هر آن چیزی را که من فارس‌زبان از «بابا» می‌فهمم روی کاغذ بیاورد، کتابش اصلاً منقرض می‌شد. علت آن هم روشن است؛ چون با حجمی که داشت دیگر هیچ کسی آن را استنساخ نمی‌کرد و دیگر کسی آن را نمی‌خرید. بنابراین علاوه بر تعارض‌نمایی در اقوال لغویان، مشکل دیگر این است که تمام مطالب مربوط به یک واژه در کتاب لغت نمی‌آید.

ب) شرایط استقرا

حال، سؤال این است که آیا محدودیت‌های لغوی باعث می‌شود حقیقت واژگان از دست برود؟ پاسخ، لزوماً مثبت نیست. در کنار قول لغوی، مسیر دیگری به اسم استقرا مطرح است. قول لغوی در مقابل استقرا یک منبع کوچک محسوب می‌شود. وقتی سخن از استقرا به میان می‌آید، برخی افراد، فوراً هجمه می‌کنند که شمای فارس‌زبان متاخر، چه کاره هستی؟ در حالی که استقرا، برای شناخت واژگان، همه‌کاره است. البته همان‌طور که گفتم، استقرا نیازمند تنقیح یک سری کبریات لغوی است تا دچار خطا نشود. در سنت حوزوی خودمان، خیلی کم در این زمینه کار کرده‌ایم.

ما از لغت و از استعمالات، اطلاعات پراکنده‌ای به دست می‌آوریم که بدون توجه به کبریات، در تحلیل آنها حیران خواهیم شد. البته این کبریات، منحصر در مشترک لفظی، مشترک معنوی، حقیقت، مجاز و اطّراد نیست. پیچیدگی زبان، فراتر از آن است که با همین چند ابزار محدود خواهیم آن را تحلیل کنیم. ما در استقرا و جمع‌آوری اطلاعات باید بدانیم علاوه بر معنا، جایگاه استعمال هم مطرح است؛ این که با چه کلماتی هم‌نشین است. باید دانست این کلمه در فلان موقعیت، چه بار روانی و عاطفی دارد و در فلان موقعیت، چه بار عاطفی؟ مجازهای رایج آن چیست؟ مجازهای غیر رایجش چیست؟ مجازهای غلطش چیست؟ مثلاً آیا می‌توان «اسد» را درباره آدم پر از مو استعمال کرد به دلیل شباهتی که با پُرمویی شیر دارد؟ اینها همه جزو شناسنامه کلمه است و واژه، با همین ویژگی‌ها استعمال می‌شود. بنابراین اگر اینها را ندانیم، هم در شناخت خود استعمالات و هم تحلیل‌ها و هم استفاده از تحلیل لغویان (قول لغوی) به خطا خواهیم رفت. بالاخره بی‌توجهی ما به استعمالات، ما را در شناخت ماحصلی که لغوی تحویل ما می‌دهد، دچار اشتباه می‌کند.

منبع استخراج کبریات فقه اللغة

اگر دقت کرده باشید من همه مثال‌هایم را از زبان فارسی زدم. علت این است:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

وان چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

ما یک گنجینه بسیار بزرگ از لغت و فقه اللغة از زبان فارسی در ذهن خودمان داریم ولی از آن غافلیم؛ در حالی که می‌توان از این گنجینه برای استخراج کبریات و تنقیح گزاره‌های لغوی استفاده کرد. البته ما چون فارس‌زبان هستیم می‌گوییم در زبان فارسی این گنجینه را داریم؛ وگرنه اهل هر زبانی، چه انگلیسی‌زبان، چه ترک‌زبان و چه اهالی زبان‌های دیگر، این گنجینه را در اختیار دارند. کسانی هم که چندزبانه هستند به تعداد زبان‌های خود، این گنجینه‌ها را در اختیار دارند. با وجود چنین گنجینه‌ای، شخص می‌تواند یک گوشه بنشیند و با دقت در گنجینه‌اش این کبریات را استخراج کند؛ بدون این که به کتاب‌هایی مثل المزهَر سیوطی مراجعه کند.

از تک‌تک مواردی که مثال زدم یک نکته کبروی فقه اللغة قابل استخراج است. فقه اللغة یک دانش کلی و کبریاتی است. بر اساس آن چه گفته شد، تمام این کبراها از زبان فارسی هم

قابل استخراج است. اصلاً ادعای من این است که اگر یک فارس‌زبان بخواهد این کبراه‌ها را از زبان عربی استخراج بکند، دچار خطا و کاستی خواهد شد. علت آن است که اطلاعات ما از زبان عربی خیلی کم است؛ خیلی کم. به هیچ عنوان آن اطلاعاتی که شما از واژه «مو» دارید، از معادل آن در زبان عربی، یعنی واژه «شعر» ندارید. پس شما مرد میدان فارسی هستید. در همین میدان زبان فارسی بایستید و آن مسائل کبروی را که وجود دارد، مشاهده و مطالعه کنید؛ در نتیجه آن کبراه‌ها را منقح و روشن استخراج کرده و در قول لغوی و استقرا تطبیق دهید؛ ملاحظات در خصوص استقراء، ملاحظات در خصوص استفاده از کتاب لغت؛ همه اینها را می‌توانید از فارسی هم استخراج کنید. اگر کسی این ملاحظات را بلد نباشد، در فهم معنا و تحلیل آنها به مشکل بر می‌خورد.

پرسش: آن‌چه گفتید در ظاهر، نظام خوبی برای گسترش فقه اللغة است. به نظر شما چه اشکالاتی باعث می‌شود که این نکات مورد توجه قرار نگیرد؟

پاسخ: مشکل اول این است که ارتکازات زبانی خود را دست کم گرفته‌ایم. در این روش لازم نیست شما از هیچ منبع لغت‌نگاری استفاده کنید؛ نه فرهنگ‌نامه‌های عربی و نه فرهنگ‌نامه‌های فارسی مثل معین و دهخدا. تنها منبع شما برای استخراج این قواعد و کبراه‌ها، ارتکاز زبانی خود شماست که اهل این زبان هستید؛ اگر فارس‌زبان هستید ارتکازات فارسی، اگر ترک‌زبان هستید ارتکازات ترکی، اگر انگلیسی‌زبان هستید ارتکازات انگلیسی و اگر عرب‌زبان هستید، ارتکازات زبان عربی. شما حجم زیادی از اطلاعات در زبان فارسی در اختیار دارید؛ تنها لازم است که زحمت بکشید روی این اطلاعات، فراوان فکر کنید، آنها را روی کاغذ بیاورید، دسته‌بندی کنید و منقح سازید. با این کار در مدت خیلی کوتاهی می‌توانید یک کتاب مفید علمی بنویسید و از آن در تحلیل‌های خودتان بهره بگیرید. این می‌شود یک کار سودآور و با بازدهی فوق‌العاده. آن قدر مطلب در همین زبان فارسی خودمان خوابیده است که ما از آن غفلت کرده‌ایم و آنها را رها کرده‌ایم.

مشکل دوم این است که دغدغه ما فهم زبان قرآن و حدیث است، نه زبان!

پرسش: صحبت‌های شما در فضای عمومی زبان‌ها درست است. اما دغدغه ما فهم قرآن و حدیثی است که به زبان عربی است؛ آن هم زبان عربی ۱۴۰۰ سال پیش. ما اکنون با عصر حضرت رسول الله ﷺ، عصر نزول قرآن و عصر صدور حدیث، فاصله داریم. این دغدغه چگونه با مراجعه به ارتکازات زبان فارسی برطرف می‌شود؟

پاسخ: اصلاً فرقی نمی‌کند شما فرانسوی‌زبان باشید یا عرب‌زبان یا فارس‌زبان. مساله این است که جماعت انسانی در واژه‌سازی، استفاده از واژه‌ها، جایگاه استعمالی واژگان و ... فرا زبانی است. یعنی در این موارد، قواعد و گزاره‌هایی مطرح است که در همه زبان‌ها وجود دارد. شما در فقه اللّٰغه دنبال کبریات هستید یا دنبال جزئیات؟ من اگر کبریات را ندانم، در مواجهه با واژگان و ویژگی‌هایشان سرگردان خواهم ماند؛ اما وقتی آنها را بدانم، مسیرم مشخص است. این قضیه مثل تحلیل فوتبال می‌ماند. تحلیلگرهای فوتبال، خیلی دقیق می‌نشینند صحنه را تحلیل می‌کنند، جایگاه بازیکنان را در نظر می‌گیرند، تاکتیک‌ها را ارزیابی می‌کنند، نسبت خطّی بازیکنان را در نظر می‌گیرند. اما ما چون کبریات تنظیم صحنه فوتبال را بلد نیستیم، می‌گوییم: این تحلیل‌ها به چه درد می‌خورد؟ توپ را شوت کن خودش مسیرش را پیدا می‌کند! کسی که این کبراها را بلد باشد می‌فهمد این تنظیم جایگاه‌ها و تاکتیک‌ها خیلی هماهنگ شده است و اگر هم تویی گل شده است، به خاطر رعایت همین قواعد بوده است.

من الان یک کلاس تفسیر شرکت می‌کنم که شرکت‌کنندگان باید از قبل، مطلب آماده کنند و به صورت مباحثه‌ای، زیر نظر استاد نتیجه تفسیری بگیرند. اگر کسی از بیرون، این کلاس را ارزیابی کند خواهد دید چه قدر این کبرا بلد بودن‌ها می‌تواند فایده کند و بلد نبودنش چه افتضاحی به بار می‌آورد؛ افتضاحی شبیه تجزیه و ترکیب و ترجمه کردن‌های طلبّاء مقدّمات‌خوان که گاهی احتمالاتی را مطرح می‌کنند که انسان هاج و واج می‌ماند چگونه این معنای دور از وادی به ذهنش رسید!

در اهمّیت دانستن کبراهای فقه اللّٰغوی همین بس که بعضی اوقات، مفسّران درجه یک بعضی از تحلیل‌هایی که نسبت به آیات قرآن می‌کنند، همین‌گونه است؛ فقط رنگش رنگ علمی است و در ظاهر با موازین علمی سازگار است، ولی جور در نمی‌آید. کسی که از این مسائل خبر داشته باشد متوجه خطای آن مفسّر شده و نمی‌تواند سخنش را بپذیرد. به عنوان نمونه، سکه رایج همین قضیه است که کلمه‌های هم‌خانواده را کنار هم می‌گذارند و از آن یک اصل لغوی استخراج می‌کنند. یعنی همین ریشه‌شناسی که مفردات الفاظ القرآن راغب اصفهانی، مقایس اللّٰغه ابن فارس و التّحقیق فی معانی کلمات القرآن الکریم مرحوم مصطفوی دنبال کرده‌اند. همین مبنا ریشه انحراف از واقعیت شده است؛ زیرا چنین نیست که همیشه آن معنای اصلی در همه مشتقّات وجود داشته باشد. بعضی وقت‌ها هست و بعضی وقت‌ها هم نیست؛ خیلی وقت‌ها اصلاً آن معنی اصلی فراموش شده و لحاظ نمی‌شود.

همین مطلب در زبان فارسی ما هم وجود دارد. زبان فارسی پسوندی - پیشوندی است؛ یعنی همان کاری که در زبان عربی عمده‌تاً با اشتقاق انجام می‌شود، در زبان فارسی با وتدها انجام می‌دهند. در زبان فارسی هم برخی کلمات هستند که با تغییر پیشوند و پسوند، علاوه بر تغییر معنای حاصل از آن وند، معنای هسته‌ای آن نیز عوض می‌شود؛ یعنی چنین نیست که در تمام هم‌خانواده‌ها، آن معنای اصلی حفظ شده باشد. به عنوان مثال، خیلی روشن است که کلمه «پولک»، از پول گرفته شده است؛ چون هم فلس ماهی و هم آن دایره‌های رنگی که حالت تزئینی برای لباس‌های سنتی زنانه دارد، شبیه سکه است. حالا سؤال این است که آیا وقتی درباره پولک ماهی صحبت می‌کنیم، کسی یاد پول می‌افتد؟ اصلاً معنای پول، فراموش شد و رفت. در ادامه همین نمونه، اصفهانی‌ها عادت دارند همراه چای، پولکی بخورند. وجه نام‌گذاری این شیرینی سنتی، شباهت آن به همین پولک‌ها یا پول‌های سکه‌ای گرد است. خوب، الان پولکی‌هایی درست می‌کنند که اصلاً گرد نیست بلکه مثل یک تکه نان خشک است که خودتان آن را تکه تکه می‌کنید. خوب، این مورد هم بدون رعایت معنای پول و پولک به آن پولکی گفته می‌شود. این مثال و هزاران مثال شبیه این، می‌تواند اثبات کند که در زبان‌ها، ممکن است آن معانی اصلی که واژه‌های جدید، به تناسب آنها ساخته شده‌اند، پس از چندی کاملاً فراموش شوند.

ما وقتی چنین پدیده‌ای را در زبان فارسی تذکر می‌دهیم، طرفداران این مبنا فوراً این مطلب را پیش می‌کشند که در زبان عربی، حکمتی دیگر وجود دارد. سؤال ما این است که آیا عرب‌ها با فارس‌ها فرقی می‌کنند؟ مثلاً یک حکمتی در این تطوّر لغتشان وجود دارد؟ این طور نیست؛ هر اتفاقی که در فارسی می‌افتد در عربی هم به همان شکل اتفاق می‌افتد. درست است که طبق برخی اقوال، عربی، زبان الهی است؛ اما معنای این سخن آن است که اصلش الهی است ولی تطوّرانش الهی نیست.

خلاصه آن که ما منبعی داریم که به راحتی می‌توانیم کبراهای زیادی از آن استخراج کنیم؛ به گونه‌ای که اگر تدوین شوند، می‌تواند تبدیل به یک کتاب بشود. مباحثی در خصوص مشترک لفظی و مشترک معنوی، بار روانی کلمات در موقعیت‌های مختلف، مباحث مربوط به موضع استعمال، محاوره‌ای بودن یا غیر محاوره‌ای بودن و ... همگی موضوعات کلی هستند که به راحتی می‌توان از فارسی استخراج کرد و در فهم واژگان زبان عربی به کار برد و تطبیق کرد. پرداختن به این نگاه، می‌تواند یک اولویت پژوهشی باشد.

استخراج اطلاعات مختلف از فرهنگ‌های لغت

پرسش: پس اولین محور پژوهشی از نظر شما، گسترش قواعد فقه اللغة است؛ آن هم با استفاده از ارتکازات زبان فارسی. به نظر شما چه کارهای دیگری در زمینه فقه اللغة نیازمند پژوهش است؟

پاسخ: یکی از چیزهایی که در جلسات منتشر شده از استاد احسانی‌فر در رسانه گروه علمی ابن سکیت اهوازی رحمته الله دیدم، فهرست اطلاعات مطرح شده ذیل هر مدخل لغوی بود. یعنی یک یا دو مدخل از «العین» و دیگر کتاب‌های لغت را انتخاب کرده و مطالب و قواعدی را که درباره آن ریشه و واژه مطرح شده است، به دقت بررسی و شرح می‌دادند. این یک کار بسیار لازم و ضروری است؛ چرا که امروز بسیاری از طلبه‌ها واقعاً با کتاب‌های لغت مأنوس نیستند. عمده‌ترین دلیل آن هم این است که اصلاً محتوای این کتاب‌ها را نمی‌فهمند. بنابراین مطالعه این منابع نیاز به شرح و تفسیری به این شکل دارد. همچنین در آن کار انواع اطلاعاتی که از یک مدخل به دست می‌آید بررسی شده بود؛ چه اطلاعات لغوی و چه غیر لغوی. به جای این که همیشه طلبه را در دست‌انداز بیندازیم، باید به او بیاموزیم که در کتاب‌های لغت، درباره یک کلمه ممکن است مثلاً ۱۵ نوع اطلاعات مختلف ارائه شود. گاهی معنی آن کلمه را بیان می‌کنند، گاهی کاربری‌های مختلف یک واژه در مصادیق مختلف را ذکر می‌کنند. به عنوان مثال، واژه «در» برای درِ خانه، درِ بطری، درِ کمد و امثال آن به کار می‌رود. لغوی با این کار، گستره استعمال این واژه را روشن می‌کند و معلوم می‌سازد به چه چیزهایی «در» گفته می‌شود. از طرف دیگر، کاش می‌شد گفت که به چه چیزهایی «در» گفته نمی‌شود؛ مثلاً برای جیب‌هایی که زیپ دارند نمی‌گوییم درش را باز کن، بلکه می‌گوییم: زیپش را باز کن. لغوی، گاهی برای اثبات اصالت مدّعی خودش، شاهد شعری می‌آورد؛ گاهی برای روشن شدن حدود معنایی با استفاده از ضدّ کلمه، آن را معنا می‌کند؛ گاهی به تغییرات صرفی شاذ در یک کلمه اشاره می‌کند و مثلاً می‌گویند این کلمه در اصل، منقلب از فلان ریشه است و مانند فلان کلمه می‌باشد. طلبه در نگاه اول به متن، حیران می‌ماند و هیچ نمی‌فهمد که لغوی چه گفته است و دارد چه می‌کند؛ اما اگر طلبه با این عناوین آشنا باشد و ما این موارد را برای او تفصیلاً توضیح داده باشیم، آن‌گاه می‌تواند راحت‌تر از کتاب‌های لغت استفاده کند. این خودش کار بسیار خوبی است و من ندیده‌ام که در کتاب‌ها و منابع آموزشی، این سرفصل‌هایی که لغویان به آنها می‌پردازند، در جایی مدوّن شده باشد. خوب، این کار سختی نیست و اگر روی آن تمرکز کنیم، شاید در طول چند ساعت بتوانیم این موارد را مدوّن کنیم.

توسعه دایره لغت طلب

یکی از کارهای حیاتی که ما دست کم گرفته‌ایم، دایره لغت است. گاهی تصوّر می‌شود که کتاب‌های لغت، یک سری جدول هستند که در یک ستون، کلمات و در ستون دیگر، معنای آنها نوشته می‌شود. بعد در ادامه تصوّر، گمان می‌کنیم هر جا که معنای معادل را نفهمیدیم سریع روی آن کلیک می‌کنیم و خود کتاب لغت، مثل هوش مصنوعی، معنی را می‌گوید و خیلی قشنگ آن را با شکل نشان می‌دهد. اما کجا چنین چیزی وجود دارد؟! وقتی شما برای فهمیدن معنی یک کلمه به کتاب لغت مراجعه می‌کنید، می‌بینید گاهی یک جمله در تعریف آن کلمه می‌آورد که در خود آن جمله، پنج کلمه دشوار وجود دارد. در این صورت، اگر مراجعه کننده، خیلی هنر به خرج بدهد، در نهایت، برای فهم این پنج کلمه، به مدخل‌ها یا کتاب‌های لغت دیگر مراجعه می‌کند؛ اما چند درصد افراد حوصله این کار را دارند؟ چه تضمینی وجود دارد که در مدخل‌های دیگر، پنج کلمه دشوار دیگر وجود نداشته باشد؟

یکی از راه‌حل‌های این مشکل، گسترش دایره لغت است. اگر دایره لغت گسترده نباشد، آدم در آن، گرفتار می‌ماند و وضعیت به همان صورتی می‌شود که مشاهده می‌کنید. بنابراین در امر توسعه و آموزش لازم است این نکته را جدی گرفت که دایره لغت باید افزایش یابد. این نکته البته چندان پژوهشی نیست ولی واقعاً از مقدمات لازم برای بالا رفتن سطح لغوی افراد و تبدیل شدن آنها به پژوهشگر است.

کار تطبیقی بین کتاب‌های لغت انگلیسی با کتاب‌های لغت خودمان

یک محور پژوهشی دیگر که می‌توان مطرح کرد، تطبیق میان همان سرفصل‌های موجود در کتاب‌های لغت خودمان با کتاب‌های لغت انگلیسی امروزی است. منظور از سرفصل، همان اطلاعات مختلفی است که لغویان در مدخل‌های مختلف برای تبیین معنای واژه ارائه دادند. مزیت کتاب‌های لغت انگلیسی این است که می‌خواهند به هدف خود، یعنی آموزش زیبا و دقیق زبان انگلیسی برسند؛ به گونه‌ای که مخاطبان‌شان با تمام ویژگی‌های یک کلمه آشنا شوند. به عنوان مثال، می‌گویند یک کلمه با چه چیزهایی استعمال می‌شود، در چه ضرب المثلی به کار رفته است و ... به همین جهت، سرفصل‌های اطلاعاتی آنها بسیار گسترده‌تر از سرفصل‌های کتب لغت عربی است. بنابراین یک کار پژوهشی این است که در مقایسه با کتاب‌های لغت انگلیسی بررسی کنیم کتاب‌های لغت ما چه کارهایی می‌توانستند انجام دهند و نکرده‌اند.

وقتی می‌گوییم کتاب‌های لغت ما، منظور اعم از کتب لغت فارسی و عربی، لغت‌نامه‌های فارسی تقریباً همه متأثر از عربی هستند، حتی دهخدا. دهخدا هم کتاب خود را برای آموزش فارسی به نوآموزان فارسی ننوشته است، بلکه برای حفظ زبان فارسی تألیف کرده است. اما انگلیسی‌ها مطالبشان را لیسیده و بسیار ساده بیان کرده‌اند تا طرف مقابل بتواند از آن یک نتیجه خوب به دست آورد.

ضرورت استقرار در کنار مراجعه به لغت

بر اساس تجربه، برای فهم بسیاری از کلمات، نیاز به استقرار است. من از پایان‌نامه خودم مثال می‌زنم که درباره معنای آیه تجارت^۴ نگاشتم. یک بخش از این پایان‌نامه به کلمه «باطل» اختصاص داشت. باطل، کلمه‌ای به ظاهر روشن است، اما وقتی در آن دقیق می‌شویم، معلوم می‌شود این‌گونه نیست. عرضم این است که بسیاری از کلمه‌ها به این دلیل که کتاب‌های لغت، آنها را یک‌خطی معنی می‌کنند و اساساً نمی‌توانند بیش از این توضیح دهند، اطلاعات فراوانی دارند که ما از آنها بی‌بهره‌ایم. البته نباید انتظار داشت که کتاب‌های لغت بیابند و همه این توضیحات مفصل را ارائه دهند. خوب، در این گفت‌وگو درباره برخی استعمالات «باطل» صحبت می‌کنیم. گفته می‌شود باطل در مقابل حق است؛ خب منظور از حق چیست؟ گفته می‌شود باطل به معنای پوچ است؛ آیا پوچ به معنای بازی است؟ یا به معنای بی‌هدفی است؟ اگر ما بگوییم آمریکا باطل است، یعنی آمریکا بی‌هدف است؟ آیا حرف باطل غیر از فعل باطل یا حکومت باطل است؟ در نگاه اول، این دقت‌ها و تفکیک‌ها به ذهن نمی‌آید؛ اما بعد از دقت در کاربری‌ها می‌بینیم که باطل با توجه به مضاف الیه خود می‌تواند معنایش تغییر کند. به عبارت دیگر باید دید موصوف باطل چیست و با توجه به آن، به معنای باطل پی برد. من بعد از استقرار درباره استعمالات مختلف، از این کلمه به این نتیجه رسیدم که «باطل» عمدتاً برای موصوف‌هایی به کار می‌رود که می‌توانند واقعی یا غیر واقعی بلکه واقع‌نما باشند. حرف باطل، شهادت باطل و عقیده باطل از همین معناست. آن چیزهایی که می‌توانند واقعی یا غیر واقعی باشند، در صورت غیر واقعی بودن مصداقی از «باطل» هستند. اما آیا به عملکرد آمریکا در زبان عربی «باطل» گفته می‌شود؟ آیا به کار دزد، کار باطل می‌گویند؟ آیا به کار فاسق و فاجر، کار باطل می‌گویند؟ آیا اصلاً چنین استعمالی داریم؟ خوب، کتاب لغت می‌گوید:

۴. یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیم. (النساء، ۲۹)

الباطل نقیض الحق.

ولی وقتی استقرا می‌کنید و استعمالات را بررسی می‌کنید، می‌بینید گستره باطل به گسترده‌گی معنای حق نیست. اگر حق را به معنای «به‌جا» بدانیم، باطل یعنی «نابه‌جا» که شامل پوچ هم می‌شود، کاربرد دارد. ولی بعضی وقت‌ها می‌بینیم که باطل نه از باب نابه‌جا بودن بلکه به خاطر بی‌اثر و بی‌فایده بودن برای معاملات، به کار می‌رود. خوب، این تفکیک‌ها نشان داد یک چیز جدیدی (بی‌اثر بودن) به لغت اضافه شد. این معنای تازه کشف شده، حاصل دقتی است که از استقرای بیشتر در استعمالات باطل به دست آمد. اگر این کار را در مورد واژگان دیگر انجام دهیم، باز هم به نتایج جدید دست می‌یابیم که در کتاب‌های لغت منعکس نشده است اما مورد لحاظ کاربران همان زمان بود.

البته استقرا لوازمی دارد. تا زمانی که قواعد استقرا را بلد نباشید، دایره لغت خوب نداشته باشید و تسلط شما بر زبان عربی، خیلی خوب نباشد، عملاً راه استقرا بسته است. زمانی که دست به استقرا می‌زنید ممکن است با ۵۰۰ مورد مواجه شوید؛ خب باید کشف کنید باطل در این استعمال به معنای چیست؟ جمله‌اش چیست؟ قبلش چیست؟ بعدش چیست؟ به هر صورت، استقرا برای دقت‌ها و این حرف‌ها، واقعاً بی‌بديل است و هیچ چیزی نمی‌تواند جایش را بگیرد. این روش، اختصاص به واژه خاصی هم ندارد؛ بلکه روی هر واژه‌ای دست بگذارید و بخواهید دقت به خرج بدهید، مطالب جدید و پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد.

روش‌مندی استقرا

پرسش: مطرح کردید که استقرا نیازمند لوازمی است؛ از جمله به نظر می‌رسد استقرا باید روش‌مند باشد تا نتایج حاصل شده سلیقه‌ای نباشد.

پاسخ: درست است، استقرا باید روش‌مند باشد. اما منظور از روش‌مندی، رعایت کبراهایی است که در محور نخست اشاره کردم. البته باید بگویم که در تدوین این قواعد، بسیار کم کار کرده‌ایم و دچار خلأ هستیم. من الآن دارم پیشنهاد پژوهشی می‌دهم و گرنه این عدم روش‌مندی استقرا، شامل بنده هم می‌شود.

ذکر این نکته لازم است که خیلی از اوقات، تأکید بر روش‌مندی، خودش تبدیل به «چاه ویل» شده است. به این معنا که شخص با این بهانه که روش استقرا را بلد نیست، هیچ وقت سراغش نمی‌رود. الآن طلبه ما یا دانشجو یا هر کسی دیگر وقتی می‌خواهد تحقیقی شروع

کند از همان ابتدا می‌گویند: تحقیق حتماً باید در قالب مقاله باشد؛ تحقیق یعنی چیزی که مقدمه دارد، چکیده دارد، کلیدواژه دارد، منابع دارد؛ شما باید اول روش تحقیق، فرضیه‌ها، پیش‌فرض‌ها و ... را روشن کنید و نتیجه چنین رویکردی این شده است که طلبه اصلاً سراغ تحقیق واقعی، یعنی دنبال مطلب درست بودن، نمی‌رود؛ چون وقتی این روند را مشاهده می‌کند یا می‌ترسد یا می‌گوید وقت ندارم یا بهانه‌های دیگری فراهم کرده و دیگر، همان را هم انجام نمی‌دهد. نتیجه افراط در روش‌مندی می‌شود این که ذوق تحقیق در او فروکش می‌کند. بنده می‌گویم برای استقرا الآن نیاز نیست تمام روش برای روشن بشود؛ فعلاً دست‌گرمی با جست‌وجو در نرم‌افزار نور یاد بگیر که از یک متن، چگونه می‌توانی پاسخ سؤال را استخراج کنی. یعنی فعلاً تمرین کن تا بعد به مراحل دیگر بررسی. الآن ما در این مرحله مانده‌ایم.

در مراحل بعدی برای اساتید و پژوهشگران، روش‌مندی هم مطرح است که تبیینش هم می‌ماند برای آن مرحله. خلاصه، روش‌مندی لازم برای استقرا رعایت همان کبراهایی است که عرض کردم از فارسی درآوردیم. یعنی اول باید درک کنیم چه پیچیدگی‌هایی ممکن است در زبان انسان وجود داشته باشد؛ بعد که خواستیم استقرا کنیم، آن پیچیدگی‌ها را در نظر آورده و لحاظ کنیم.

من یک نمونه از رعایت کبریات را مثال بزنم. در «اطراد» این شبهه مطرح می‌شود که اطراد، تنها بخشی از حوزه استعمالی یک کلمه را نشان می‌دهد. مثلاً اطراد، مشخص می‌کند این کلمه در چه چیزهایی استعمال می‌شود، اما نشان نمی‌دهد در چه چیزهایی استعمال نمی‌شود. شما از کجا می‌توانید بگویید این واژه در فلان معنا استعمال نمی‌شود؟ به عبارت دیگر، زبان اطراد، زبان اثباتی است و هیچ زبان سلبی ندارد؛ یعنی تنها می‌گوید: این واژه به کثرت در این حیطه معنایی استفاده شده است و به همین جهت، حقیقت است. اما از کجا می‌توان اثبات کرد، کاربرد آن در غیر این حیطه معنایی، مجاز است؟ ندیده، چگونه می‌خواهی این را نفی کنی؟ کسی که با زبان فارسی کار کرده باشد، چون خیلی راحت‌تر با واقعیت، خودش را روبه‌رو کرده است، در پاسخ به این شبهه می‌گوید: خوب، معلوم است؛ این‌جا بر خلاف جاهای دیگر، به روشنی قاعده «عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود» پیاده می‌شود.

من این قاعده را در یک مثال عرفی پیاده می‌کنم: فرض کنید شما با یک کسی روبه‌رو می‌شوید که نام خانوادگی او نامأنوس است. شما وقتی این نام را می‌شنوید، جا خورده و تعجب

می‌کنید که این دیگر چه اسمی است؟ چرا تعجب می‌کنید؟ چون نشنیده‌اید. یعنی با وجود این عمری که از خدا گرفته‌اید، رفت و آمدی که در شهرهای مختلف داشته‌اید و مواجهه‌ای که با اهالی شهرهای مختلف داشته‌اید، این تعجب برایتان ایجاد می‌شود. سؤال این است که چرا به خودتان حق می‌دهید از این اسم تعجب کنید؟ و بگویید این فامیلی در زبان و در فرهنگ ایرانی، فامیلی خیلی متداولی نیست یا نادر است؟ علت آن است که شما در معرض این بودید که اسم‌ها و فامیل‌های مختلفی را بشنوید ولی تا به حال این اسم را نشنیده بودید. بر این اساس، اگر شما اهل رفت و آمد و مراوده با اهالی شهرهای دیگر نبودید، حق نداشتید از این اسم تعجب کنید و متداول بودنش را زیر سؤال ببرید؛ اما اکنون که در معرض رفت و آمد بودید، می‌توانید چنین ادعایی داشته باشید. استقرا و به دست آوردن حوزه استعمالی از راه اطراد هم مثل همین مثال است. در فرضی که به خوبی استقرا کردید، ولی موردی پیدا نکردید، با جرأت می‌توانید از قاعده «عدم الوجدان يدلّ على عدم الوجود» استفاده کنید. اما اگر استقرای سَرسَری و ناقصی داشتید، استفاده از این قاعده برایتان مُجاز نبود. به هر صورت، حضور در میدان استعمالات خیلی از این بحث‌های کبروی را به دست شما می‌دهد.

پرسش: به نظر شما برای استقرای بیشتر، از چه منابعی می‌توان استفاده کرد؟

پاسخ: بهترین منابع برای استقرا، کتاب‌هایی مانند کتاب‌های موجود در نرم‌افزار «تراث» مرکز نور است. این نرم‌افزار هرچند خودش عنوان «تاریخ اجتماعی» را برای خود برگزیده است اما فقط تاریخ اجتماعی نیست بلکه مطالب گوناگونی در آن وجود دارد؛ از جنگ و شوخی و این قبیل مطالب گرفته تا انواع دیگر نوشته‌ها. به عبارتی، سعی کرده است «و غیره» هایی که جا مانده است، در این نرم‌افزار جمع‌آوری بکند؛ کتاب‌های ادب، کتاب‌های «کشکول»، کتاب‌های تاریخ، احوالات شخصیت‌های مختلف و ... این کتاب‌ها به ظاهر بی‌ارزش هستند اما فارغ از این که محتوایشان چیست، از نظر زبانی، عربی هستند و عربی خوبی هم دارند.

منبع بسیار مغتنم و ارزشمند دیگر برای استقرا، متون حدیثی است؛ چه حدیث شیعه و چه سنی. همچنین کتاب‌های تاریخ نیز بسیار خوب و مفید هستند. اگر کسی در همین سه طیف از منابع، استقرا انجام دهد، واقعاً در بسیاری از موارد به نتیجه مطلوبی خواهد رسید.

البته شرط به نتیجه رسیدن، تسلط بسیار بالا بر زبان عربی است. علاوه بر این، محقق باید با بسیاری از مسائل مربوط به شیوه زندگی عرب‌ها نیز آشنا باشد. مثلاً فرض کنید اطلاعات من و شما درباره چاه آب همین مقدار است که چاه، جای عمیقی است، در انتهای آن آب وجود

دارد، برای برداشت آب، در چاه سطل می‌اندازند و نهایتاً می‌دانیم که چرخ چاه نیز وجود دارد. اطلاع ما به همین مقدار محدود است اما قضیه بسیار مفصل‌تر از این است. اگر می‌خواهید استقرا کرده و به نتیجه‌ای درباره چاه برسید، باید درباره چاه و داستان‌های مربوط به آن اطلاعات کافی داشته باشید. به عنوان مثال اجزای دلو، طناب بالای آن، گیره دلو و ... هر کدام از اینها قصه‌ای جداگانه دارد و هر یک از این موارد، نیاز به مطالعات خاص خود دارد. به همین دلیل می‌گوییم استقرا این قدر بی‌یار و یاور است. افراد نمی‌توانند به سراغ استقرا بروند. اگر به آنها بگویند استقرا کن، می‌گویند: بابا چه می‌گویی؟ اصلاً نمی‌فهمند چه می‌گویید. بنابراین، استقرا را انجام نمی‌دهند. از این رو، استقرا کار هر کسی نیست. اما بسیار پُرثمر است. آن قدر مطلب در اختیار آدم قرار می‌دهد و آن قدر در برابر لغوی قد علم می‌کند که نهایت ندارد.

همچنین یکی دیگر از شرایط استفاده، بلد بودن زبان شعر است. همان‌طور که می‌دانید طرز سخن گفتن در شعر با نثر تفاوت دارد. ما فارسی‌زبانان به خوبی می‌فهمیم که نثر «گلستان» با نثر امروزی بسیار تفاوت دارد؛ ولی علاوه بر آن درک می‌کنیم این نثر با همان شعری که در پایین صفحه نوشته شده، تفاوت زیادی دارد. طرز سخن گفتن‌ها، تقدیم و تأخیرها، اختصار کلمات و ... بنابراین، فرد باید با زبان شعر نیز آشنایی خوبی داشته باشد. البته این کار اگر دایره لغت فرد، خوب باشد، چندان پُرزحمت نیست و می‌تواند شعر را بفهمد. ولی عرضم این است که آگاهی به زبان شعر اهمیت دارد؛ زیرا بسیاری از شواهدی که در تحقیقات نیاز می‌شود، از شعر است و بسیاری از شواهدی که لغویان نیز ارائه می‌دهند، از شعرهاست. بنابراین اگر بخواهید در مقابل آن، حرفی بزنید یا قضاوتی داشته باشید، شما نیز باید شعر را خوب بفهمید. منابع شرح شعر و این قبیل موارد نیز بسیار است و در نرم‌افزارها به فراوانی یافت می‌شود.

رابطه اصول نحو با لغت

پرسش: نظر شما درباره ارتباط اصول نحو با بحث‌های لغت چیست؟

پاسخ: بعضی از مباحث اصول نحو با لغت مرتبط است؛ اما نه آن مقداری که فکر می‌کنید. بله، اصول نحو، شدیداً با صرف در ارتباط است. البته خوب است این را بگوییم که اصول نحو که می‌گویند، هم شامل نحو مصطلح می‌شود و هم صرف. از این رو مباحثش بر روی صرف هم تأثیر می‌گذارد، اما درباره لغت، موافق نیستیم. به نظر من دانستن اصول نحو به این میزان

در لغت تأثیرگذار است که از آسیب‌های اصول نحو در لغت جلوگیری کند. اصول نحو نسبت به لغت، ظاهر فریبنده‌ای دارد؛ یعنی بیش از آن که در لغت، تأثیر مثبت داشته باشد، تأثیر منفی دارد. در نتیجه برای جلوگیری از تأثیرپذیری منفی، خوب است اصول نحو را یاد گرفت. به عنوان مثال، یکی از آسیب‌ها این است که می‌خواهد صرف را بر لغت حاکم بکند. البته این کار، در واقع، آسیب اصلی را به خود صرف زده است، یا مثلاً اصول نحو، احادیث نبوی را کنار می‌گذارد. وقتی چنین اتفاقی بیفتد، بسیاری از استعمالات ارزشمند که ماده تحلیل را شکل می‌دهند، از دایره بررسی خارج می‌شوند. ادعا می‌شود که عمده احادیث، نقل به معناست. فرض کنیم این حرف کاملاً درست باشد، اما در جایی که ناقل روایت، یک عرب باشد همچنان می‌توان از آن روایت برای شناخت استعمالات بهره برد. حواسمان باشد، تنها متنی که با آن روبه‌رو هستیم، قرآن نیست. ما با روایاتی روبه‌رو هستیم که بسیاری از آنها مربوط به دوره متأخر از عصر نزول هستند. پس چنین نیست که تنها عربی مورد نیاز ما، عربی عصر نزول قرآن باشد.